

نامه ای از نای نای

کاوشی در مثنوی و نای نامه ی آن

در گفت و گو با:
دکتر میر جلال الدین کزازی

گفتگوگر و نگارشگر:
دکتر غلامرضا خاکی

- ◆ سرشناسه: کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۲۷ - مصاحبه شونده
- ◆ عنوان قرار دادی: مثنوی، نی‌نامه، شرح
- ◆ عنوان و نام پدیدآور: ناله‌ای از نای نای: (کاوشی در مثنوی و نی‌نامه‌ی آن) / گفتگوی غلامرضا خاکی؛ با میرجلال‌الدین کزازی.
- ◆ مشخصات نشر: تهران: صدای معاصر، ۱۳۹۶.
- ◆ مشخصات ظاهری: ۳۲۷ ص.
- ◆ شابک: 978-600-6298-71-9
- ◆ وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
- ◆ یادداشت‌د: کتابنامه
- ◆ عنوان دیگر: کاوشی در مثنوی و نی‌نامه‌ی آن.
- ◆ موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی، نی‌نامه - نقد و تفسیر
- ◆ موضوع: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad, 1207-1273. Masnavi. Naynomeh -- Criticism and interpretation
- ◆ موضوع: شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد
- ◆ موضوع: Persian poetry -- 13th century -- History and criticism
- ◆ شناسه افزود: خاکی، غلامرضا، ۱۳۲۲ - مصاحبه‌گر
- ◆ شناسه افزود: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. مثنوی، نی‌نامه، شرح
- ◆ رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ز ۴ ک ۵۳۰/۱ PIR
- ◆ رده‌بندی دیویی: ۸۵۱/۳۱
- ◆ شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۷۲۶۷۵

ناله‌ای از نایِ نای

(کاوشی در مثنوی و نئی نامه‌ی آن)

گفتگوی

دکتر غلامرضا خاکی

با

دکتر میرجلال‌الدین کزازی





- ◆ نام کتاب ◆ نالهای از نای نای
- ◆ نویسندگان ◆ دکتر غلامرضا خاکی / دکتر میرجلال‌الدین کزازی
- ◆ هرفنگار و صفحہ‌آرا ◆ اعظم فتحی
- ◆ نوبت چاپ ◆ نخست ۱۳۹۶
- ◆ شمارگان ◆ ۶۰۰ جلد
- ◆ طرح جلد ◆ لطفی
- ◆ چاپ ◆ مهارت
- ◆ لیتوگرافی ◆ صدف
- ◆ صحافی ◆ فرد
- ◆ شابک ◆ ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۸-۷۱-۹
- ◆ ISBN ◆ 978-600-6298-71-9
- ◆ قیمت ◆ ۲۰۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

دفتر نشر: انقلاب، خیابان دوازده فروردین، خیابان وحید نظری، شماره‌ی ۱۱۲

تلفن ۶۶۹۷۸۵۸۲

فروشگاه مرکزی: فلکه دوم تهرانپارس، خ جشنواره، شماره‌ی ۳۳۹

تلفن ۷۷۰۲۷۶۸ - ۷۷۳۱۶۱۱

پایگاه اینترنتی: www.sedayemoaser.com

خمش چندان بنالیدم که تا صد قرن، این عالم
در این هیهای من پیچد، برین هیهای من گردد

مولانا

نثارِ گام‌های روحِ آن چوپانِ
فرجی‌پوش * باذکه در شرحِ مقاماتِ
توحید، همزبانِ شبانِ مثنوی بود.
مردی که در دشته‌ها و کوه‌ها نالان
می‌رفت تا با نایِ آهورایی چوپانانِ
عاشق، همنوایی کند. چوپانانی که تا
سپیده‌دمان برگرد حلقه‌ی آتش
عشق، نگرانِ شیخونِ گرگ‌های
تاریخ بودند.

کننگور

* لباسی بلند و بی‌آستین از جنس نمد که چوپانان می‌پوشند. مولانا برخلاف صوفیان، به جای خرقه‌های مرسوم فرجی، می‌پوشید.

دهان عشق می خندد که نامش ترک گفتم من
خود این او می دمد در ما، که ما ناییم و او نایی
چه نالد نای بیچاره جز آنکه دردمد نایی
ببین نی های اشکسته به گورستان چو می آیی
بمانده از دم نایی نه جان مانده نه گویایی
زبان حالشان گوید که رفت از ما من و مایی

مولانا

فهرست

دیاچه.....	۱۱
پیشنگار.....	۱۵
بند (۱): عرفان و چند و چونش.....	۲۱
بند (۲): مثنوی: تاریخ، ساختار.....	۳۷
بند (۳): حسام‌الدین تقاضاگر مثنوی.....	۸۳
بند (۴): شمس در آسمان مثنوی.....	۱۰۷
بند (۵): فرهنگ ایرانی در مثنوی.....	۱۱۹
بند (۶): شرح بیت‌های نی نامه.....	۱۳۹
بند (۷): نوای پایانی.....	۲۳۹
منابع و یادداشتها.....	۲۴۵

ما چنگ زدیم از غم در یار و رُخان ما
ای دف تو بنال از دل وی نای به فریاد آ

مولانا



درباره‌ی ناله‌ای از نای نای، چه می‌توانم در این دیباچه نوشت که
مهرآرای باشد نه کارافزای، دلی را بنوازد و جانی را برافرازد و هوشی را
پیام و پیرنگی نو بیارد و دراندازد؟ چه می‌توانم نوشت که بود و سودی
داشته باشد، پسندیده و سرشار یا تار و پودی درهم تنیده و استوار؟ چه
می‌توانم نوشت که یاری دلفگار را، کاری پیش آرد و از خود بیگانه‌ای
رانده و مانده از خانه را، فراخویش آرد، یا سوزی را در دلی با تپش و تاب
در آمیزد و خفته‌ای خاموش و بی‌جنب و جوش را از خواب برانگیزد؟ چه
می‌توانم نوشت که دری به سوی گلشنی بگشاید و روزنی، هر چند خُرد،
بی هیچ دار و بُزد، به رویِ روزی روشن؟ چه می‌توانم نوشت، اگر بار
اندوهی را از دوشِ دلی دردمند برنتوانم داشت و دانه‌ی نویدی را، در
جانی نزار و نژند و نومید، در نتوانم کاشت؟ چه می‌توانم نوشت، اگر
داستان را، دری از آستان به آسمان نتوانم گشود و چشم‌اندازی دلنواز از
آسمانه‌ی آسمان را، به آستان‌نشینان زمین، نتوانم نمود؟ چه بنویسم که از
آن، دلی ناخشنود و دُرُم شاد گردد و از بندِ رنج و شکنج آزاد یا دیولاخی
اهریمن‌نیاد و مرگ‌اندود و درهم، ایزدآبادی شود یزدان‌داد و درآکنده از
دروِد رود و سرود و خرّم؟ چه بنویسم که دیر در یاد خواننده‌ی تیزویر
هژیر بیاید و آنچنان برین و گوهرین باشد و شورآفرین و پردار و گیر که به
ناگزیر، از یاد به نهاد او درآید و وی را دل‌آگاهی و روشن‌راهی در افزایش و

بهی و مهی و فرهی. آری! چه بنویسم که نوشتن را بیارزد و خواندن را
بیرازد و بسزد؟

باری! سخنی که کش و دلکش نباشد و آتش و ش؛ خرمن‌های تیرگی
تن را فرو نسوزد و دل را، بندگان و هر پروا و پرهیز را فرو نه و فرو هل،
برنیفروزد؛ سخنی که گوش هوش سخن‌نیوش را از انگبین و نوش
درنیا کند و چرب و شیرین، بنیاد تلخکامی و تندخویی و تُرُشروی را در او
برنیفکند، به چه کار می‌آید و کدامین گره را می‌گشاید؟ سخنی چنین نهفته
به و ناگفته. سخنی که در نهان و نهاد خواننده‌ی خرّم خوی خواستار، شور
و شرری برنیانگیزد و از دامن جان او در نیاویزد و آبی روشن و پاک و ناب
بر آتش تیز و بتاب درون وی فرو نریزد؛ سخنی افسرده و پژمرده و از رنگ
و زنگ و آهنگ بهره نبرده که از ناسختگی و ناشیوایی، در شگفتیکاری و
اثرگذاری، در کارایی و کاوایی، ناکام و نافرجام می‌ماند و دم را دام
نمی‌تواند گسترد و کاری دیگرسان و نابیوسان نمی‌تواند کرد، جز
دمسردی و بی‌دردی و رخ‌زردی چه بهر و بری، چه فروغ و فری به بار
می‌تواند آورد؟ سخنی چنین، در نهاد و نهان نویسنده، آرمیده و آسوده به
و از خامه‌ی خام او، ناتراویده و ناپالوده.

به هر روی و رای، آنچه، در پایان این دیباچه، شایان یاد کرد می‌نماید
آن است که ناله‌ای از نای نای دمی است دیگر و نوتر، شاید نیز از همین
روی، دلاویز و جانپور که از نای نای بر می‌آید، از همان نای که
روشن‌رّه‌ان و دل‌آگهان را جان‌رّه‌ان می‌تواند بود. باشد که این ناله و نوای
نو از آن نای نامی کهن، شوری در نهادی بتواند انگیخت و شگری در دلی
بتواند بیخت و از شیدایی، در دامن جانی در بتواند آویخت! ایدون باد!
آنچه، با این همه، بر من است یاد آوردن از آن در فرجام این دیباچه‌ی
دیگرسان، سپاس است: سپاسی سزاوار از سرپرست فرهیخته و
فرخنده‌خوی نشر صدای معاصر و از همکاران پرتلاش و ستوده‌کردار او

که با پروایی پسندیده و پسندی بیروا، همواره کوشا و نیوشای آنند که کتاب را، به شایان‌ترین شیوه، در برازنده‌ترین و بآیین‌ترین پیکره و در چشم‌نوازترین رنگ و روی و ریخت، به چاپ برسانند. از درگاه دوست، کامگاری و بختیاری پایدار، در کار باریک و دشوار نشر، برای یکایک آنان خواستارم.

میرجلال‌الدین کزازی

خرداد ماه ۱۳۹۶



استاد میرجلال‌الدین کزازی را از زمان نوجوانی می‌شناسم و به او علاقه‌مندم. لطافت گلهای دشتهای ایران زمین در ورای صلابت ظاهری‌اش پدیدار است. مردی مردستان، که هرگاه یادش در من زنده می‌شود با سهراب سپهری هم‌نوا می‌شوم که:

- هوای حرف تو آدم را

عبور می‌دهد از کوچه باغ‌های حکایات

تدبیر تقدیر

تقدیر آن شد که مدتی درسگاهم در حوالی خانه‌ی استاد باشد، در مجال‌هایی که در خانه‌ی ایشان پیش می‌آمد با ایشان درباره‌ی بُن‌مایه‌های فلسفی-فرهنگی مؤثر بر مدیریت در ایران گفتگو می‌کردم. گفتگوهای درازدامن که سرانجام کتابی شد و مدیریت تحول با رویکرد ایران‌شناسی برای تبیین و فهم خودانگاره‌های سازمانی و ملی نام گرفت. در آن کتاب تلاش شد تا مفاهیم بنیادین که در چند و چون مدیریت امروز ایران موثرند بررسی‌شده شوند. آن گفتگو به گفتگوهای دیگر پیوند خورد و طرح کتاب گرفتند. آن سه کتاب دیگر به شرح زیرند:

✓ کتاب دوم «در بند ترفند» است که استاد در آن دیدگاههای خود را درباره‌ی شعر، تجربه شاعری و نکته‌هایی از مثنوی خود سروده را

گزارش کرده‌اند.

✓ کتاب سوم نیز گفتگویی درباره چند و چون سفرنامه‌نویسی است این گفتگو به بهانه‌ی سفرنامه‌ی منظوم ایشان به نیویورک انجام شده و «یورک نامه نو» نام گرفته است. (ورود من در گفتگوی سوم ریشه در دلبستگی‌ام به نیکوس کازانتزاکیس (۱۸۸۳-۱۹۵۷) نویسنده‌ی نامدار یونانی و سبک او در سفرنامه‌نویسی دارد. افزون بر این دوستداری، در سالهای اخیر سفرنامه‌نویسی یکی قلمروهای قلمزنی من شده است، زیرا نگارش سفرنامه هر سفری آن را برای من صد چندان می‌کند.)
این سه کتاب در نشر فوزان انتشار یافته‌اند.

حضور مولانا در جان من

مادرم بی‌آنکه بداند «جزیره مثنوی»^۱ کجاست مرا در آنجا به دنیا آورد. نمی‌دانم چگونه شد که او با آن شعرهای شکسته بسته‌ای که در کودکی در گوشم خواند «بذر سخن» را در من کاشت. درست مانند آنان زنان تاجیک که از ترس تبعید شدنشان به سیبری توسط استالین، کتاب حافظ و مولانا را در بالش‌های کودکان خویش پنهان می‌کردند. آن روزهای اول زیستن در جزیره، نمی‌دانستم این «حکایتگاه مثنوی» در میان اقیانوس پر تلاطم «وجود» کجاست. بعدها با چهار و دست و پا در دریا کنار مثنوی و در میان ماسه‌های واژه‌های داستانها غلت خوردم. گاه حیران نقش جای پای خویش می‌شدم. سپس «آن کودک حیران» حرف‌هایی از این نقشه آسمانی را خواند، بی‌آنکه به اشارتی و لطافتی از آن دست پیدا کنم... مدتها در ذهنم عجیب می‌آمد ساده دلی بازرگان در بازگفتن ماجرای طوطیان و چه خوشحال می‌شدم از پایان جستجوی موسی برای یافتن چوپان...

اکنون آن کودک دیروز هنوز در کوچه‌های مثنوی می‌چرخد شاید در این آوارگی در «سایبان بیتی» کمی بیاساید و ساکنان بیت، او را نان و آبی

دهند....

هنگام پرسه برای نگارش این پیشنگار به در این بیت رسیدم. یادم آمد سالها پیش از در این بیت عبور کرده بودم. آن سالها این «خانه» چه خالی از معنا بود و بی صدا. اما اکنون چه پرغوغاست و چه با بانگ و نوایی از آن به گوش می آید:

ای ز غم مرده که دست ما تهی است

چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟

آری، من نیز بی تردید با داستان‌های «موسی و شبان» و «طوطی و بازرگان» در کتاب‌های درسی دبستان با مولانا آشنا شده‌ام. آشنایی که تا امروز یک دام بر دوام بوده است. تا آنجا که در یاد دارم هنگام از بر کردن داستان «موسی و شبان»، صفای شبان سخت مرا به وجد می آورد و با «طوطی و بازرگان» بود که با وطنی دیگر آشنا شدم.

این وطن، مصر و عراق و شام نیست

این وطن، شهری است کان را نام نیست

امروز که نگاه می‌کنم به دام مولانا در آمدن، مایه‌ی چه آزادی‌هایی که برابیم نبوده است. من هرگز در دام هیچ ایدئولوژی و نگاه معمول تاریخی به دین، زندگی و شغل گرفتار نشدم. راهی که پهنای آن در زندگی‌ام فراخ و فراختر شد و کار و بارم «قلندرکراتی» شد هر چند به اجبار رشته تحصیلی‌ام باید یک «بوروکرات» و «تکنوکرات» در خدمت ساماندهی سلطه‌ی قدرتمندان و ثروتمندان در می‌آمدم.

در گذشت سالها، دلبستگی من به مولوی چه فرازها و فرودها که نداشته است. هنوز پس از سالها اشتیاق روزافزون، آن «مرد بی خواب قونیه» حتا پا نیز به سرزمین خواب من نیز ننهاده است تا چه رسد به شنیدن سخن‌های نهان و تجربه ذوق وجود او. در سیر دلبستگی‌ام به مولوی افق جدیدی از حضور مولوی پس از سفر قونیه و تجربه‌ی نگارش سفرنامه‌ای به نام «سمت خیال دوست» برابم گشوده شد و من به کرانه‌ی

فهم این سخن او نزدیک شدم که:

«من این جسم نیستم که در نظر عاشقان منظور گشته‌ام، بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که در باطن مرید از کلام و نام ما سر زند. الله، الله، چون آن دم را یابی و آن ذوق را در جان خود مشاهده کنی، غنیمت می‌دار و شکرها می‌گذاری که من آنم.»

دریافتم چنین مولانایی از سالک راه حق می‌خواهد که به نام او برای خود نامجویی نکند. دریافتی که بعدها عارفی آن را این گونه برایم شرح کرد: «باید هشیار بود به نام خدا، خلق او را به خویش نخوانیم.» همین هشدار بود که بیش از یک دهه است که خیلی از حضورهایم اینجا و آنجا دربار مولانا متوقف شدند و اجازه چاپ دوباره سفرنامه‌ام را به تونیو ندادم. کتاب‌های کیمیا خاتونی دیگر و داستان‌های انسانی از زندگی مولانا را با وجود آن که پایان یافته بودند منتشر نکردم و ماندم و تامل بر این تذکر مولانا:

نور این تسبیح و این تهلیل را می‌فروشی بهر قیل و قال را باشد که مرد سپهر نورد، مرا به تجربه‌ای نو از خویش بنوازد.

داستان این کتاب

روزی نزد استاد میرجلال‌الدین کزازی گلایه وار گزارش کردم مدتی است افزون بر شیادان که به قول مولانا «به تماشای نان» آمده‌اند، پاره‌ای از شبه فلسفه کاران غوغا سالار و سخن سازان بازارمدار، از توجه مردم به مولوی بهره جسته و به نام او چالش‌های روانی خود را در میان می‌آورند. آنان شور مشتاقان، بویژه جوانان را با پیش آوردن پرسش‌های فلسفی بی‌مناسبت در حوزه‌ی عرفان، به شوره زار یاس می‌برند و به جراحات‌های ایام ساده اندیشی خود گره می‌زنند. آنان در این گذار، نی و غربت انسان از «نیستان وجود» را به بحران‌های روانشناختی فردی فرو می‌کاهند و می‌کوشند سوز و گدازهای آن سویی و ملکوتی مولانا را برای

خوشایند مخاطبان خود، ناسوتی و این سویی کنند. ..

در پایان سخن از ایشان گله مند شدم که چرا تاکنون اثری جداگانه درباره مولوی ارایه نکرده‌اند. ایشان مثل همیشه، گستاخی مرا با لطف خویش ترجمان کردند و اجازه دادند تا طرحی برای گفتگویی را در میان آورم.

حقیقت سخن آن که من در پایان گفتگو درباره‌ی نی‌نامه که کتاب حاضر است احساس کردم این همت ایشان بود که چونان تقاضایی در من پدیدار شد.

نکته‌ها

(۱) آنان که با استاد آشنایی دارند می‌دانند که زبان گفتاری و نوشتاری ایشان یکسان است لذا گفتگوی این کتاب به شیوه نوشتاری - گفتاری انجام گرفته است. یعنی پس از دور اول گفتگو، متن پاسخها همراه با پرسش‌های جدیدی در اختیار ایشان قرار گرفت تا به شیوه‌ی کتبی به آنها پاسخ دهند.

(۲) برای رعایت امانت‌داری و دقت، داستان‌ها درباره زندگی مولانا از منابع نقل شدند. تا نکته‌ها از بین نروند. هر چند این داستان‌ها در گفتگو شفاهی مطرح شده‌اند.

(۳) منابع بیان شده در پرسش‌ها از گفتگوگر و منابع در پیوند با پاسخ‌ها از استاد است.

(۴) نامگذاری فصل‌های کتاب با استفاده از اصطلاح تخصصی «بند» در حوزه نی‌نوازی انجام گرفته است.

(۵) از علامت () برای افزوده‌ها و [] شرح پاره‌ای از واژه‌های دشوار استفاده شده است.

سخن آخر

نمی توانم سیاسی آنگونه که سزاوار باشد ارزانی استاد کزازی کنم به پاس همت و دم گرمشان در سامان یافتگی این کتاب. امیدوارم در مجال‌های دیگر زندگی با ایشان بتوانم ابعاد دیگری از افکار و آثار مولانا را بکاوم. افزون بر این از ناشر محترم جناب محمدی که در تنگناهای چندگانۀ نشر و ناشری در روزگار ما، برای نشر این اثر کوشیدند صمیمانه سپاسگزارم و آرزوی توفیق روزافزون برای ایشان دارم.

غلامرضا خاکی

پند (۱)

عرفان و چند و چو نش

دلم رانِ الهی سُرَنایِ باید
که از سُرَنایِ بویِ یار آید

مولانا

استاد ضمن سپاس از پذیرش این گفتگو، همانگونه که می‌دانید پاره‌ای از معاصران با معیارهای امروزی و بر مبنای تجربه‌های زندگی خود به ارزیابی و طعن بزرگان عرفان پرداخته و می‌پردازند. لذا پیش از ورود به پرسش‌های اصلی درخواست دارم اگر ممکن است درباره‌ی عرفان و زیست عارفانه و تفاوت‌هایش با زندگی فیلسوفانه و فقیهانه توضیحی بفرمایید:

اگر بدین سه تن: نهان‌گرای رازجوی و اندیشه‌ورز جهان‌شناس و دین‌دان آیین‌پژوه، با نگاهی کلان و فراخ بنگریم و در پی آن باشیم که آنان را، بر پایه‌ی بهترین ویژگی سرشتین و ساختاری و پدیدارشناختیشان با یکدیگر بسنجیم و بُزاترین و بنیادین‌ترین مرز جداساز را در میان آنان بیابیم که این سه را از یکدیگر، به شیوه‌ای گوهرین، می‌گسلد، می‌توانیم بر آن بود که در میان این سه، جهان‌شناس اندیشه‌ورز یا فیلسوف فراخ‌ترین قلمرو را، در پژوهش و شناخت و آگاهی، فراپیش خویش دارد و آن را می‌نگرد و می‌کاود و بر می‌رسد و می‌کوشد که به یاری اندیشه‌ای پویا و دامانگستر، سامانه‌های گوناگون نهفته در پهنه‌ی جهان و کارکرد و بازتاب این سامانه‌ها را، در ذهن و اندیشه‌ی آدمی و در پی آن، چگونگی پیوند انسان را با جهان و پندار را با دیدار و آزمودن را با دیدن و نماد را با یاد و نهان را با آشکار و سَپَش (= حَسّ) و دستاوردهای آن را با نِپَش و جهش آنها در نهاد و درون آدمی، بکاود و بررسد و بشناسد. دستاوردهای حسی نخست از جهان برون، به جهان درون وی راه می‌برند و در آن، نهاده می‌آیند؛ سپس، از نهانگاه نهاد، بر می‌جهند و فرا می‌آیند و چون به قلمرو یاد می‌رسند، مایه‌های ذهنی و اندیشه‌ای او را فراهم می‌آورند. بدین گونه

است که سَهشته (= حس کرده) های او به بسته‌های ذهنی دیگرگون می‌شوند و توشه‌هایی که دریافت و آزمون‌های حسی فراهم آورده‌اند و اندوخته‌اند، خوشه‌های اندیشه‌اش را سامان می‌دهند و هستی می‌بخشند. اندام و ابزار شناسنده و پژوهنده‌ای چنین سر است یا مغز و اندیشه.

دین‌اندیشان (= متکلمان) از نگاهی فراخ، در شمار همین پژوهندگان و شناسندگانند و ابزار و اندام پژوهش و شناخت، نزد آنان، اندیشه است و سر؛ آنچه دین‌اندیشان را از آن دیگران می‌گسلد و جدا می‌دارد و باز می‌شناساند، تنها شیوه‌ی کارکرد و رفتارشان است. جهان‌شناسان اندیشه‌ورز، از اندیشه می‌آغازند و می‌کوشند که با استوار گردانیدن و ژرفا بخشیدن آن، اگر بتوانند، اندیشه را به باور برسانند. باور، به راستی، مگر اندیشه‌ای که به فرجام پویه و جویه‌ی خویش می‌رسد و مایه‌ی خشنودی و آرامش و دل‌آسودگی اندیشه‌ورز جوینده‌ی پوشگر می‌شود، نیست. دین‌اندیشان، به وارونگی، از باور می‌آغازند و می‌کوشند که بهره‌جوی از شگردها و روش‌های اندیشه‌ورزانه، سرانجام، باور خویش را به اندیشه دیگرگون سازند؛ به گونه‌ای که دیگران: کسانی را که با آنان هم‌باور و هم‌کیش نیستند، به باور خویش بگروانند. به سخنی دیگر: اندیشه‌ورزان آزاد در پی یافتن پاسخ‌هایی سنجیده و استوار و برهانی‌اند برای پرسش‌هایی که ذهن و اندیشه‌شان را به تلاش و تکاپوی واداشته است و تاب و آرام را از آنان ستانده است؛ پاسخ‌هایی که با برهان‌هایی بُرا و گمانزادای به دست آمده‌اند و می‌تواند بود که به باور بیانجامند؛ لیک، به وارونگی، اندیشه‌ورزان دینی از پیش پاسخ پرسش‌هایشان را آماده در آستین دارند و از این روی، راهی را که اندیشه‌ورزان آزاد از آغاز به انجام و از اندیشه به باور پیموده‌اند، در سوی و سامانی ناساز، از انجام به آغاز و از باور به اندیشه می‌پیمایند.

دیندانان (= فقیهان) و آیین‌اندیشان را نیز در همین شمار جای

می‌توانیم داد. آنچه آیین‌اندیش را از دین‌اندیش جدا می‌دارد و باز می‌شناساند، می‌توانیم در دو ویژگی بنیادین و ساختاری گنجانید و باز نمود: یک ویژگی چندانی (= کمی) است و دیگری چونانی (= کیفی). ویژگی چندانی به قلمرو پژوهش و شناخت باز می‌گردد و ویژگی چونانی به چگونگی و سرشت آن. در این گونه از شناخت و تلاش ذهنی و اندیشه‌ای، هم دامنه‌ی پژوهش تنگ است و بس مرزمند و تنها آیین دین را در بر می‌گیرد، هم چگونگی و زمینه‌ی آن که رفتارشناسی دینی است و پژوهش و بررسی آنچه ورزیدن و گزاردن درست و بآیین این رفتارها را بایسته است و پاس نداشتن و در کار نیاوردن آن، رفتارها و کردارهای دینی را بیهوده می‌گرداند و ناپذیرفتنی. با این همه، گاه، در پاره‌ای از کیش‌ها و سامانه‌های باورشناختی اسلامی، اندیشه‌ورزی و کندوکاوهایی ذهنی و بهره‌جستن از روش‌ها و شگردهای اندیشه‌ورزان و دین‌اندیشان، کمابیش به کار گرفته شده است و آیین‌اندیش کوشیده است که به شیوه‌ای دین‌اندیشانه، چگونگی و چرایی رفتارها و کردارهای دینی را بکاود و باز نماید؛ نمونه را، یکی از نامبردارترین دین‌اندیشان و دین‌گستران، ناصر خسرو، کتابی نوشته است به نام وجه دین و در آن، با نگاهی خیره و دین‌اندیشانه، به آیین دین نگریسته است و چرایی و چگونگی رفتارهای دینی را کاویده است.

سومین گروه از پژوهندگان و شناساندگان نهانگرایان و درونکاوانند؛ رازآمیزترین و هنگامه‌سازترین و چالش‌خیزترین نیز. راه و روش نهانگرایان و رهروان راز، یکسره و در سرشت و ساختار، از آن آن دو گروه دیگر جداست؛ به گونه‌ای که آنان را، در شناخت و پژوهش و دریافت، از تیره و تباری دیگرسان می‌توانیم دانست. اینان، وارونه‌ی آن دو گروه دیگر، از سویی، در آنچه می‌خواهند جست و پژوهید و یافت و شناخت، بر دل و آزمون و انگیزه بنیاد می‌کنند نه بر سر و آموزه و اندیشه؛ از دیگر سوی، جستجوی و پژوهشگاه آنان نیز تنها جهان درون و نهانگاه